

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

امروز روز میلاد امام زمان (عجل الله تعالى فرجه الشريف) است میلادی که خصوصیتی دارد و توقعاتی را به دنبال دارد که در سایر میلادها و مناسبات ائمه معصومین علیهم السلام نیست.

میلاد امام زمان علیه السلام همراه با توقع ظهور آن حضرت است و همراه با التجاء و توجه و نیاز و درماندگی و بیچارگی شیعه در فراز و نشیب حوادث زمان نسبت به آن منجی کل و بر پا کننده رایت عدل و داد و صداقت است.

این موضوع موضوعی است که در نفس و ضمیر و قلب و فکر همه افراد چه از شیعیان آن

حضرت و سایر منتحلین به نحله‌های مختلف و حتی سایر ادیان وجود دارد. حالا علت این مطلب چیست؟ دلیلش چیست و چرا ما منتظر ظهور آن حضرت هستیم و حقیقت آن ظهور در چه پدیده و حادثه‌ای تبلور پیدا می‌کند؟ آیا ظهور آن حضرت به معنای آمدن ظاهری آن حضرت است فقط همین یا نه همانطوری که فرمودند ظهور آن حضرت به معنای برقراری حکومت توحید است؟ برقراری حکومت عدل است. بخاطر این ما نیازی به ظهور حضرت داریم. به واسطه فقدان این مطلب تمام جوامع دنیا و بشری چشم انتظار آن منجی و در انتظار ظهور آن مظهر عدل پروردگار است. عدل پروردگار در این دنیا باید تجلی پیدا کند. صدق پروردگار در این دنیا باید ملموس و مشهود بشود. حقیقت توحیدیه پروردگار نسبت به همه بندگان باید در این دنیا مورد مشاهده و مورد توجه همه افراد قرار بگیرد، این مسئله است.

امام باقر علیه‌السلام در یک روایتی می‌فرمایند: إذا قام قائمنا وضع الله يده على رؤس

العباد فجمع بها عقولهم و کملت به احلامهم: خیلی
روایت روایت عجیبی است تمام حقیقت ظهور در
همین روایت مندمج است وقتی که قائم ما ظهور کند
خداوند دستش را بر سر همه بندگان قرار می‌دهد
حالا یا خداوند دست خودش را بر سر همه بندگان
قرار می‌دهد این یک جور می‌توانیم معنا کنیم مثل
اینکه فرض کنید در آیات داریم یدالله فوق ایدیهم:
دست خدا بالای همه دستها و قدرت خدا مافوق
همه قدرتها و اراده و مشیت خدا نافذه او بر همه
اراده‌ها و مشیتها قاهر است یا این طور یا اینکه معنا
اینطور باشد وضع الله یده خدا دست امام زمان را بر
سر همه بندگان قرار می‌دهد و به واسطه آن هیمنه و
سیطره ولایی او که بر سر همه افراد می‌آید، عقول
افراد به مرتبه کمال می‌رسد و نکته در همین جا است
وقتی

که آن ولایت مطلقه معصوم علیه‌السلام، امام معصوم، آن ولایت، آن ولایت مطلقه امام معصوم علیه‌السلام حاکم بشود آن موقع عقول به کمال می‌رسد، آن وقت. وقتی که حکومت امام زمان علیه‌السلام بدون نگرانی و ترس و خوف از ابناء زمان و حکام جائر و ستمگر دوران، زمام امور مردم را به دست بگیرد است که عقلها از مرتبه استعداد بیرون می‌آید. از مرتبه کمون خارج می‌شود. از مرتبه خفاء به ظهور می‌رسند و به واسطه زمینه مناسب و امنیت اجتماعی و امنیت فکری نه فقط امنیت اقتصادی و امنیت سیاسی، به واسطه ظهور و تبلور امنیت فکری و امنیت اعتقادی و امنیت نفسی و امنیت قلب از همه جهات و شرایط وجودی انسان در آن جا است که عقل می‌آید و به مرتبه رشد پا می‌گذارد و پله‌ها و نردبان فعلیت را یکی پس از دیگری طی می‌کند. بچّه‌ای که دبستان نرود عقل او در همان مرتبه طفولیت باقی می‌ماند. عقل او در همان مرتبه استعداد ثابت می‌شود. برای این که عقل رشد کند، برای اینکه علم انسان بالا برود، اطلاع

انسان بالا برود، باید زمینه مناسب برای رشد عقل وجود داشته باشد. برای رشد علم وجود داشته باشد. آن کجاست؟ آن مدرسه است. باید برود در مدرسه، کلاس اوّل، کلاس دوّم، کلاس سوّم همین طور در هر کلاسی باید بدون خوف و نگرانی از شرایط و محیط، بدون خوف از معلّم، بدون خوف از ناظم، بدون خوف از مسائل و جوانبی که وجود دارد در حال امن و امنیت این بچّه بتواند کم کم آن عقل نهفته و استعداد خدادادی که در وجود او و کمون او قرار داده شده است آن را به فعلیت برساند پله‌های ترقّی را یکی یکی طی کند تا اینکه به مرتبه کمال ظاهری و کمال اجتماعی که وصول به مرتبه تخصّص در یکی از مراتب علم است نایل بشود. اگر این طور بود خوب می‌رسد اگر این طور نبود نمی‌رسد، می‌ماند. اگر فرد مستعدّی بود ولی در محیطی بود که در آن محیط خوف بود، ترس بود، مورد تهدید بود خوب این بچّه نمی‌تواند رشد کند با استرس نمی‌تواند درس بخواند. اگر این بیاید بالا و استعداد و آمادگی داشته باشد برای رسیدن به

مطالب بالا ولی از نظر اقتصادی نتواند خود را در یک
همچنین مرتبه‌ای قرار دهد خوب می‌ماند. چقدر
هستند افراد، چقدر هستند جوانها، چقدر هستند از
مردم که استعداد آنها و فهم آنها و قابلیت آنها برای
رسیدن به مطالب بالا بسیار بسیار بالاتر از این افرادی
است که در جوامع علمی شرکت می‌کنند ولی به
واسطه فقر مادی و فقر اقتصادی از رسیدن به آنها
عاجز هستند. بله؟! خوب این هم یک مطلب است
دیگر. حالا اگر فرض بکنید که رسید انسان به آن جا
اما اطلاعات و معلومات و مدارک کافی برای این
مطلب را نداشته باشد.

استعداد دارد از نظر اقتصادی هم متمکن است موانع هم منتفی است. در مجامع علمی شرکت می‌کند. کتاب نیست که بخواند. چه کتابی را بخواند؟ کتاب در اختیارش نیست کتابهای ضعیف در اختیارش است، کتابهای فرسوده و از تاریخ گذشته در اختیار او قرار داده می‌شود. خوب تمام این استعدادها همه از بین می‌رود و نمی‌تواند به شکوفایی برسد. پس ببینید چقدر مقدمات و مسایل مختلفی باید دست به دست هم بدهد تا بتواند یک فرد را از مرتبه استعداد و نقصان به مرتبه فعلیت در بیاورد. درست؟! این مسئله، این قضیه، این جهت کلی در تکامل بشری که عبارت است از کمال عقلی و رسیدن به مرتبه عقل بالمستفاد، این مسئله حاصل نمی‌شود برای افراد بشر مگر به واسطه تهیه و ایجاد زمینه و بستر مناسب، برای این مراتب تزکیه و مراتب تربیت نفس، تا این زمینه آماده نشود این استعداد در مرتبه کمون خود باقی می‌ماند و بشر همواره به دنبال رسیدن به نقطه کمال له له می‌زند و به دنبال رسیدن به فعلیت که احساس می‌کند ندارد، احساس می‌کند.

احساس نداشت که سنگ است سنگ که طلب ندارد. سنگ که توقع ندارد آجر که چیزی را نمی‌خواهد درخت که انتظار چیزی را ندارد. این که بشر به دنبال امنیت در این دنیا چشم به انتظار ظهور حضرت است چون می‌بیند نیست. چون می‌بیند که وجود ندارد. چون می‌بیند که در اختیار او نیست چون می‌بیند که راهی که او را بتواند برساند به این مرتبه آن راه در اختیار او نیست. راهی را که در اختیار او می‌گذارند، نمایه‌هایی را که به او ارائه می‌دهند، آن نمایه‌ها همیشه ناقص است و راه به جایی ندارد. یک تجربه پس از تجربه، تجربه بعد از تجربه بعد، تجربه همین طور بعد از تجربه، هی تجربه تجربه تجربه، بالاخره که چه شد؟ آخرش که چی چون انسان احساس خلأ می‌کند به دنبال رفع خلأ می‌گردد. چون انسان احساس می‌کند این وجود او فقط این نیست که دارند به او ارائه می‌دهند. احساس می‌کند آن غذایی را که در اختیار او قرار می‌دهند این غذا برای او نیست برای خیلی از افرادی است که پایین‌ترند. این غذا غذایی است که برای دام باید

گذاشت و در جلوی انسان می گذارند. این را انسان می فهمد. این را انسان تشخیص می دهد که آنچه را که ارائه می شود لایسمن و لایغنی من جوع است، فایده ای ندارد. این را انسان می فهمد. این را انسان در وجود خودش احساس می کند. این را انسان درک می کند. از این در به آن در می زند. از آن در به این در می زند که بالاخره ببیند در این جا کدام دری باز می شود که می تواند حاجات او را برآورده کند؟ توقّعات او را برآورده کند.

امام علیه السّلام می فرمایند که وقتی آن دست

ولایی امام زمان علیه السّلام در حکومت عدل او که

حکومت صدق است، در آن حکومت دروغ
جایی ندارد. مگر و حقه بازی در آن حکومت راهی
ندارد در آن حکومت شفافیت است. از طفلی که به
دنیا می آید مطلب برایش شفاف است تا آن پیرمردی
که در صد سالگی از دنیا می رود مطلب برایش شفاف
است. در هیچ نقطه‌ای از نقاط زندگی ابهام وجود
ندارد و در هیچ مرتبه‌ای از مراتب حیات شک و
تردید راه ندارد صدق مطلق و شفافیت مطلق و
صفای مطلق و بهاء مطلق و نور مطلق این آن چیزی
است که انسان را سیراب می کند و گرسنگی روح را
برطرف می کند و داروی همه دردهای جهالت و
غوایت و ضلالت و انانیت و اعتباریت و توغل در دنیا
و ریاست است. این آن مسئله است. لذا امام
علیه‌السّلام می فرماید و کملت به احلامهم تمام
توقعات و انتظارات انسان به مرتبه کمال می رسد
هیچ کس دیگر نمی تواند بگوید چرا من نشدم؟ چرا
به من ظلم شد؟ اگر من این طور بودم، این طور
نمی شدم. اگر با من این طور برخورد می شد من الآن
در این برهه نبودم هیچ بهانه‌ای برای هیچ فردی در

هیچ نقطه‌ای و در هیچ مرتبه‌ای وجود ندارد. تمام افراد احساس استواء و یکرنگی و یک نوعی را در پیشگاه نزول فیوضات الهی دارند و تمام افراد به یک مرتبه خود را در پیشگاه مقام ولایت متمتع و بهره‌مند می‌بینند. تمام افراد به اندازه سر سوزنی در مخیله آنها هم خطور نمی‌کند که چرا حضرت لطفشان به یکی کم شده به یکی زیاد. چرا حضرت به آن شخص استانداری داده به من نداده؟ چرا حضرت آن شخص را فرماندار فلان شهر در آن نقطه دنیا کرد من را نکرد چرا؟! حضرت فلان منصب را به فلان رفیقش داده، برادر زاده‌اش داده، خواهر زاده‌اش داده، پسر عمّه و خاله‌اش داده، چرا به من نداده؟! اصلاً به مخیله کسی در زمان ظهور حضرت خطور نمی‌کند تا بخواهد برود نامه بدهد به حضرت یابن رسول‌الله مگر من چه چیز کم داشتم حالا استاندار نمی‌کردی اقلّاً یک شهردار که می‌کردی که به چند نفر بگویم چه کار بکن و چه کار نکن. بالاخره ما دیگر آروز داریم. بالاخره آمدیم و رفتیم از این پستها گیرمان نیامد. چند تایی زیر دستان می‌گذاشتی که امر و نهی

می‌کردیم با عقده از دنیا نرویم، تا این حدّ. چرا قضیه این طور است؟ به همان میزانی که در این دنیا مشاهده می‌کنیم و کردیم که با تمام توان و با تمام قدرت و استفاده از جمیع حیل‌های شیطانی در دنیا برای رسیدن به مقامات دنیوی از هیچ جنایتی فروگذار نمی‌کنند، در زمان ظهور حضرت با همین توان از ریاست فرار می‌کنند. در زمان ظهور حضرت به همین نحو از رسیدن به فرمانداری استانداری در می‌روند، خودشان را نشان نمی‌دهند به امام زمان تا بگوید آقا بیا ببینیم کجایی؟ راستی فلان جا استاندار نداریم. در می‌رود پشت ستون قایم

می‌شود تا حضرت نبیند او را بردارد! البته این غلط است من یک مقداری از خودم اضافه می‌کنم می‌خواهم بگویم مردم در زمان حضرت چه تفکری پیدا می‌کنند؟ به همان مقدار که با سرعت نور در این دنیا برای رسیدن به ریاست حرکت می‌کنیم که فقط نمانده تبدیل به انرژی بشویم طبق آن هم از اعجاز است، اعجاز است. که براساس همان قانون نسبیت و امثال ذلک که گفته می‌شود به همان میزانی که به سرعت نور حرکت می‌کنیم برای رسیدن به ریاست و غلبه بر حریف و کوباندن حریف به هر قسمی و به هر شکلی و به هر نوع در زمان حضرت با سرعت نور از این ریاست مردم فرار می‌کنند این فرق بین حکومت توحید و بین حکومت عالم اعتبار است. توجه کردید! فرار می‌کند.

شما خیال می‌کنید مالک اشتر که امیرالمؤمنین علیه‌السلام حضرت او را برای حکومت به مصر فرستاد آیا در قلبش، در ذهنش رسیدن به حکومت مصر بود واللّٰه‌العظیم قسم به جان خود امیرالمؤمنین اگر در فکر و مخیله مالک اشتر به اندازه یک ثانیه

خطور کرد. من از قول او می‌گویم روز قیامت هم می‌روم و جواب هم می‌دهم. چرا؟! معلوم است دیگر، نیازی به این حرفها ندارد. نیاز به بازخواست ندارد او صافش معلوم است. احوالش معلوم است در تاریخ نشان می‌دهد در تمام عمرش یک ثانیه خطور نکرد که از امیرالمؤمنین جدا بشود. استاندار مصر این حرفها چیست؟ استاندار شام اینها چیست؟! استاندار ایران، حاکم ایران، حاکم مصر، حاکم شام، حاکم حجاز، حاکم یمن، اینها چیست؟ آن یک لحظه جدا شدنش از امیرالمؤمنین با مرگ او مصادف بود. با مرگ او برابری می‌کرد. با نابودی او و از محلال او برابری می‌کرد. کجا مالک بنخواهد این طرف برود؟! کجا سلمان بنخواهد حرکت کند؟ عمر سلمان را خواست گفت می‌خواهم حکومت مدائن را به تو بدهم. گفت: برو به عمهات بده چرا می‌خواهی به من بدهی؟ برو پی کارت، گفت مگر آنجا حاکم نمی‌خواهد؟ گفت: اینقدر حاکم داری بفرست به من چه؟! گفت حالا می‌روی یا نمی‌روی؟ گفت من یک مولا دارم آنجا نشسته، کار من به دست

اوست نه به دست تو، نه به دست آن که قبل از تو
بوده و نه به دست آنی که بعد از تو می آید یک نفری
اینجا هست بگوید برو میروم نگوید برو هزار تگه
هم بشوم از جایم تکان نمی خورم.

آمد پیش امیرالمؤمنین حضرت فرمودند برو.
خب آن یک حکومت سلمان شاگرد امیرالمؤمنین
علیه السلام و دیدیم که چه کرد حکومتش را هم
دیدیم کارش را هم دیدیم! پرونده اش را هم دیدیم!
به قول امروزی ها بیلان کارش را هم دیدیم! چه
برنامه ای داشت و چه قصد و غرضی داشت و در
دلش چه

می‌گذشت! در دنیا هم داریم می‌بینیم این دنیا، این کشورها، بیاید تماشا کنید! فیلم‌ها ببینید! فیلم‌ها، فیلم‌های زنده، مستند و ببینید که در دنیا چه خبر است! چه اوضاعی در این دنیا است! انسان چه چیزهایی است که انسان به مخیله‌اش خطور نمی‌کرد در حکومت امیرالمومنین علیه السلام در آن حکومت مردم فرار می‌کنند از حکومت. می‌خواهند پیش امیرالمؤمنین باشند می‌خواهند یک لحظه از مولای خودشان جدا نباشد اگر هم می‌روند، توجه کنید می‌دانند که آن دست ولایت مثل ابر بالای سرشان است با تمام وجود حضور امیرالمؤمنین را مالک در نفس خود احساس می‌کرد و به سمت مصر قدم برمی‌داشت. یک لحظه نبود که از امیرالمؤمنین جدا باشد در آن لحظه مرگ بود. یکی از رفقا در زمان سابق، زمان مرحوم آقا خلاصه به واسطه بعضی از مسائل دیگر مورد تنبیه و تذکر ایشان قرار گرفت، مورد تنبیه. مرحوم به من فرمودند برو در منزل ایشان و بگو که ما دیگر با شما کاری نداریم من گفتم چطور بروم این حرف را به این بنده خدا پیرمرد

بزنم. پیرمرد، بزرگ، کسی که خیلی حقوقی بر گردن ما دارد خوب دیدم مطلب ایشان است و باید گفت و باید همان طور هم گفت به همان حرف و به همان نسق، رفتم خدمت ایشان گفتم یک مطلبی می خواهم از آقا خدمتتان عرض کنم و ایشان پیغامی دادند که ما دیگر با شما کاری نداریم. ما مطالب را گفتیم و شما عمل نکردید و دیگر با شما کاری نداریم. خدا شاهد است وقتی که این جمله از زبان من درآمد دیدم چه برسرش آمد. یک مرتبه رو کرد به من گفت: مرگ بهتر از این زندگی نمی خواهم. چه انقلابی پیدا کرد و من دیدم الآن دارد سخته می کند. دیگر الآن اوضاعش خیلی به هم ریخته است. خودم در آن جا یک مدتی که گذشت. آنهایی که یک همچنین مسائلی را به وجود می آورند، خودشان هم می دانند چکار می کند. اگر چوبی هم می زنند، آب نبات هم بغلش نگه داشتند. اگر یک شلاقی می زنند، از آن طرف هم شربت هم در کنارش می گذارند، بله. بعد خود او مسئله را مطرح کرد که من حالا چه کنم؟ بعد من گفتم که حالا می خواهید من می روم صحبت

می‌کنم و الحمدلله مطالب ختم به خیر شد و آن مقصد و هدفی که مورد نظر ایشان بود بحمدلله برآورده شد و به نتیجه رسید. درست؟!!!

اگر آن مالک احساس کند که یک لحظه عنایت امیرالمؤمنین از او قطع شده آن لحظه، لحظه مرگ اوست. یک ثانیه اگر سلیمان که از امیرالمؤمنین به ظاهر دور می‌شود ولی در باطن متصل. به هیچ وجه من الوجوه کمترین خللی و کمترین نقصانی در این رابطه حاصل نمی‌شود. اگر یک لحظه احساس بکند

آن لحظه، لحظه بوار اوست. چرا اینطور است؟! چون از ناحیه امیرالمؤمنین است. چرا اینطور است؟ چون دست امیرالمؤمنین بالای سر اوست. چون ولایت امیرالمؤمنین بر رفتار و کردار او حاکم و غالب است. چون عمل او در تحت سیطره ولایت امامت توجیه می‌شود و شکل پیدا می‌کند، این است مسئله، این است قضیه.

لذا در حکومت امام زمان علیه‌السلام است که آن بستر و آن زمینه و آن اطلاعات، آن اطلاعات، ما آمدیم حکومت عدل اجرا کردیم. الآن در خیلی از کشورها عدالت حاکم است در خیلی از کشورها قانون حاکم است. در خیلی از کشورها کسی حقّ تعدی به شخص دیگر ندارد. این طور نیست که به نحو کلی همه جا اینطور باشند نه خیر در بعضی از جاها قانون حاکم است و قانون در میان مردم حکم می‌کند. حالا در یک مورد استثناءهایی باشد بالاخره لازمه نقصان بشری است و لازمه آن فقدان آن مراتب کمالی بشری است. هر شخصی می‌تواند در هر مرتبه‌ای که هست به هر نقطه‌ای که هست می‌خواهد

برسد. نسبت به مسائل اقتصادی آنچه در درتوانش
است می تواند انجام بدهد. نسبت به مسائل علمی و
مدارج علمی و ابراز و اظهار و استکمال آن
استعدادها در حرف و در فنون مختلف و تخصصات
مختلف برای همه وجود دارد. رسیدن به مراتب
عالی و رسیدن به دانشگاه و مجالس برای همه افراد
است همه می توانند شرکت کنند. این مسائل هست
درست؟! ولی صحبت در این است که آیا آن چه را
که موجب کمال نفس و موجب رشد نفس و موجب
استکمال عقل است هم آیا آن اطلاعات و کتابهایش
هم موجود است، نه دیگر اینجا که موجود نیست.
آنچه که موجب تعالی نفس است و انسان را به مرتبه
کمال می رساند و نقصان را از وجود انسان می زداید
و به مرتبه فعلیت می رساند و به انسان کامل تبدیل
می کند آیا در این کشورها هم هست؟ نه دیگر آنجا
نیست. در زمان ظهور حضرت تمام عنایت و تمام
قوای حکومت حضرت، برای برقراری صدق در
جامعه به کار گرفته می شود. حکومت برای برقراری
صدق است نه صدق برای برقراری حکومت، اشتباه

نکنید! حکومت اسلام برای برقراری صدق است.
برای برقراری عدل است. برای برقراری انصاف
است. برای برقراری صفا و بهاء و بهجت است.
برای برقراری زمینه عدل در همه شئون و مراتب
است نه اینکه عدل برای برقراری حکومت اسلام
است یعنی اگر با عدل نتوانستیم حکومت اسلام
برقرار کنیم با ظلم بکنیم، نخیر یعنی اگر با صدق
نتوانستیم به حکومت برسیم با دروغ برسیم؟ آیا این
شد حکومت اسلام؟! یعنی اگر با بها و نورانیت و

شفافیت نتوانستیم حکومت ایجاد کنیم با
مسائل دیگری که در همه دنیا رایج و دارج است با
آنها برسیم. آن می‌شود حکومت امیرالمؤمنین یا نه
حکومت برای این است که صدق را ایجاد کند.
لَيَقُومُ النَّاسُ بِالْعَدْلِ لِلَّهِ لِيُقِيمَ فِيكُمْ
الْقِسْطَ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ. این که مردم به عدل قیام
کنند. پیغمبران برای چه آمدند برای چه حکومت
ایجاد کردند؟ برای این که مردم به عدل قیام کنند آن
وقت می‌شود خود پیغمبر برای رسیدن به حکومت
ظلم کند؟ آن می‌شود پیغمبر؟ پیغمبر نیست یا مثل
این پیغمبرهای دروغی. امام حسین علیه‌السلام چه
می‌فرماید؟ حضرت هنگامی که حرکت کرد از مدینه
برای چه حرکت کرد؟ برای اینکه حکومت
اسلامی ایجاد کند انّی لم أخرج أشراً و لا بطراً و لا
مفسداً و لا ظالماً و إنّما خرجت لطلب الإصلاح فی
امّی جدّی عین عبارت سیدالشهدا است. با صراحت
دارد می‌فرماید من نیامدم که خروج کنم. خروج کنم
یعنی چه؟ یعنی حکومت ایجاد کنم امر و نهی کنم
من نیامدم که حکومت ایجاد کنم برای اینکه به زیاده
طلبی برسم و در میان مردم ظلم کنم. خروج کردم و

به قصد ایجاد حکومت از مدینه خارج شدم برای چه؟ لطلب الإصلاح امت جدّم را اصلاح کنم. مردم برگشتند. مردم از دین پیغمبر برگشتند. مردم دیگر دارند به همدیگر دروغ می گویند. مردم با هم حقّه بازی می کنند. مردم دارند با هم نفاق می کنند. مردم دارند سر همدیگر کلاه می گذارند. مردم از انسانیت دور شدند. مردم از صفا و بها و نورانیت بیرون آمدند. ظلمت همه جا را گرفته است. من از مدینه بیرون آمدم تا اینکه دوباره عدل را برگردانم. دوباره صدق را به مردم برگردانم. وقتی که می آیند مغازه را باز می کنند به نیت این که صدق با مشتری داشته باشند مغازه را باز می کند وقتی که می آید مطب را باز می کند به نیت اینکه آنچه که صلاح مریض است باز می کند و آنچه را که رضای خدا است باز می کند نه اینکه دروغ بگوید و از آن بدبخت ملیونها بگیرد در حالی که می داند این بیماری او به نتیجه نمی رسد. آن مهندسی که می خواهد نقشه بکشد نقشه‌ای می کشد که بر اساس صدق باشد، بر اساس رعایت مصلحت او باشد، نه بر آن اساسی که بتواند بیشتر

پول در بیاورد. من برای این از مدینه خارج شدم.
برای این خارج شدم که لطلب الإصلاح فی اُمّی
جدّی. مردم را اصلاح کنم مردمی که دارند در چشم
مردم نگاه می کنند و دروغ می گویند. این مردم را به
صدق وادارم. آقا دروغ نگو، دروغ حرام است.
راست بگو. ما ادّعی شیعه بودن امام زمان را
می کنیم. ما باید بدانیم آیا در هنگامی که داریم
صحبت می کنیم حضرت در کنار ما نشسته و دارد
مطالب ما را می شنود یا از مطالب ما غفلت دارد و
اطّلاع ندارد واللّه اگر یک هزارم احتمال می دادیم که
حضرت به اعمال ما ناظر است و به

کردار ما ناظر است و به گفتار ما ناظر است
اینقدر دروغ نمی‌گفتیم. اینقدر نفاق و حقه بازی
انجام نمی‌دادیم و اینقدر چهره نورانی سنت پیامبران
را مشوه نمی‌کردیم. درست؟! اینها برای چه چیزی
است؟ به خاطر این است که من می‌خواهم اصلاح
ایجاد کنم الطلب الإصلاح برای اینکه اصلاح بکنم
این مردم را آی مردم در زندگیتان دروغ نگویند. اگر
خیال کردید دارید ضرر می‌کنید همان جا نباید دروغ
بگویند. اگر می‌خواهید فایده ببرید راست گفتن هنر
نیست. وقتی که به نتیجه می‌رسید که راست بگویند
که هنر نکردید. وقتی می‌بینید که از حریف دارید
عقب می‌افتید نباید دروغ بگویند. آنجا نباید کلاه
برداری کنید. آنجا باید صاف باشید. درست؟!
حضرت می‌فرماید لطلب الإصلاح فی امّی جدّی اريد
ان آمر بالمعروف و انهي عن المنكر اصلاً حکومت
من مال همین است. حکومت من برای این است که
معروف را در میان مردم بیاورم. آقا معروف چه چیز
است؟ دودوزه بازی؟ معروف چیست؟ پنهان کاری!
معروف چیست؟ دروغ گفتن! معروف چه چیز

است؟ ظلم به بندگان خدا. معروف چیست؟ قتل و غارت! اینها معروف است یا نه صدق، صفا، عدل، امنیت، شفافیت، محبت، رأفت، عطوفت، احساس پدران نسبت به همه افراد، احساس برادرانه نسبت به همه افراد، این را من می‌خواهم بیاورم این را می‌خواهم برگردانم. این را می‌خواهم آن سنتی که پیغمبران برای آن سنت قیام کردند و فرستاده شدند من دارم آن را می‌آورم. این معاویة حقّه باز صلح با برادرم را امضا کرده و در آن صلح نامه است که وقتی از دنیا برود باید حکومت به من برسد حقّ من است. آمده دارد حقّه بازی می‌کند، حکومت را به یزید می‌دهد. بله؟! من برای اقامة عدل الآن دارم حرکت می‌کنم. حکومت معاویة که حکومت صدق نبود، حکومت حقّه بازی بود. حکومت معاویة حکومت دودوزه بازی و دورنگی بود. حکومت معاویة، حکومت دوگونه عمل کردن بود. من می‌خواهم اینها را بردارم، من می‌خواهم عدل را برای همه بیاورم. من می‌خواهم قانون را برای همه به یک نحو اجرا کنم. این کار را من می‌خواهم بکنم آرید آن امر

بالمعروف و أنهى عن المنكر و اسير بسيره جدی
همانطوری که سیره جدّم بود همانطور بیایم به آن
کیفیت عمل کنم. این راه و روش من است. درست
شد؟ این چه می شود؟ این همان حکومت امام زمان
می شود سیدالشهدا آمد و اعلام کرد که من می خواهم
عقول شما را به مرتبة کمال برسانم. عقول شما در
بستر نامساعدی بوده است در دوران حکومت
ظالمانه معاویه که غیر از قتل و غارت و کشتن و
زندان کردن و همه را اسیر هوی و هوس خود قرار
دادن کاری برای این امت نکرد. درست؟! من
می خواهم آن

بستر نامساعدی را که معاویه در این مدّت ایجاد کرد آن را تبدیل به بستر امنیت کنم. همه به من به عنوان فرزند نگاه کنند. من پدر همه باشم برای همه باشم. همه در نزد من یکسان باشند. محبت من نسبت به همه باشد. یکی را از خود و دیگری را بیرون قرار ندهم. همه یکسان باشند. نظر مردم به ائمه علیهم السّلام چه بوده؟! مگر غیر از این بوده است؟ مگر ائمه خودی و غیر خودی داشتند. همه خودی بودند هر کسی می خواست خودش خودش را بیرون می کرد. ائمه برای همه بودند. لطف خدا برای همه است تفاوتی نمی کند، همه بندگان خدا هستند و همه در تحت حکومت امام معصوم علیه السّلام یکسانند. چرا امیرالمؤمنین علیه السّلام می فرماید که یک خلخال را از یک زن یهودی آن افراد معاویه درآوردند اگر از غصّه بمیرید روا است. چرا این حرف را می زند؟ آیا می خواهد خودش را نشان بدهد و برای انتخاباتش تبلیغات کند که به او رأی بدهند اینجوری است یا نه امیرالمؤمنین که نیاز به تبلیغات ندارد در خانه اش را شکستند تا بیعت

گرفتند، آن جوری بیعت گرفتند. در خانه را شکستند. حضرت در را باز نمی کردند می گفت بلند شوید بروید کس دیگری را انتخاب کنید تا حال سه تا بودند ۲۵ سال نبودیم، در خانه بودیم حالا هم باز بگذارید باشیم. من به درد شما نمی خورم. واقعاً هم به درد نمی خورد حالا حضرت به حکومت رسید چه شد؟ از آن روز اوّل شروع شد. شب اوّل به دوّم نرسید که طلحه و زبیر آمدند و شروع شد تا ابن ملجم کار را تمام کرد. این حکومت امیرالمومنین درست؟! خوب امیرالمؤمنین علیه السلام که این حرف را برای تبلیغتش نزد، برای چه زد؟ احساسی که امیرالمؤمنین داشت نسبت به آن زن یهودی که از دین امیرالمؤمنین خارج است. یهودی است، زن یهودی است، مسلمان نیست ولی چون در تحت حکومت امیرالمؤمنین است، چون در تحت قیمومیت امیرالمؤمنین است، چون در تحت سیطره امیرالمؤمنین است. آن قیمومیت و آن سیطره با نزدیکترین فرد از افراد به امیرالمؤمنین تفاوت ندارد، والله تفاوت ندارد. آن دردی که امیرالمؤمنین کشید

بالای منبر و آن آهی که از نهادش برآمد کسی
نمی‌فهمد این را مگر این که به مقام ولایت رسیده
باشد، آن وقت می‌فهمد که امیرالمؤمنین چه دردی
کشید که گفت اگر از این فاجعه بمیرید روا است.
آن امام بود، امام معصوم بود که آن طور از نهادش و
با تمام وجودش از روی صدق این مطلب را می‌گفت
یک خلخال از پای زن یهودی درآوردند. به به
امیرالمؤمنین می‌خواهد این را بفرماید آن زن یهودی
که در حکومت من است شب که دارد سرش را به
متکا می‌گذارد به امید من می‌گذارد. با اعتماد به این
که من از او صیانت می‌کنم

شب می خوابد. من در مقابل خدا چه جوابی دارم بدهم؟ چه جوابی دارم؟! آن با اطمینان می خوابد. اگر اینطور نبود پیش معاویه می رفت یا حداقل ارتباطش را می برید، این هم مثل بقیه است، بزنند و بکشند علی فقط ریاست بکند. همه مردم بمیرند، من ریاستم را بکنم. مگر نکردند؟ مگر یزید نکرد؟ چه انگی به امام حسین آمدند زدند؟ مگر به امام حسین می شود انگ زد؟ چه انگی زدند؟ بر علیه حکومت اسلام قیام کردم. امنیت ملی را به خطر انداخته است. آمده اغتشاش کرده. کدام حکومت اسلام؟ مال تو نیست برو پی کارت. حکومت مال سیدالشهداء است. خود پدرت هم امضا کرده. زیر صلح نامه امضا کرده. ببینید بر علیه حکومت اسلام قیام کرده، این حکومت اسلام است من نماز می خوانم، نماز جمعه می خوانم. یزید نماز جمعه می خواند. ببینید اذان می گوئیم در مناره ها ببینید نماز می خوانیم فرض بکنید که البته عرق هم می خوریم، با میمون هم بازی می کنیم، سگ بازی هم می کنیم، با فاحشه هم هستیم، فاحشه را به مردم نمی گوید.

آن چیزی را که می‌گوید نماز در مسجد است. اذان بالای مناره است. این را می‌گوید اما اگر فردا بغل خودش در مسجد جامع بالای منبر فاحشه را ببرد. مردم می‌گویند به به بگذار آن نماز بخواند، آن صفا دارد، اقلّاً قیافه دارد، پشت سر آن نماز بخوانیم مگر ولیدبن عبدالملک این کار را نکرد شب تا صبح با آن خانم بود صبح عمامه سر او بست او را به جای خودش برای نماز فرستاد. این خلفای ما بحمدالله، خلفایی که اسلام به وجود آنها منیع است، سربلند است، حوض شراب درست کرده بود. به یک لیوان و یک کاسه و خمره قانع نمی‌شد حوض درست کرده بود خودش را در حوض می‌انداخت مثل استخر، اینها خلفای ما بودند. خلفای ما بودند. می‌بینید در تاریخ اسلام چه گذشته است؟! در این هزار و چهارصد سال چه چیزها که خواندیم و دیدیم. در این تاریخ هزار و چهارصد سال چه مسائلی بود و همه به نام اسلام بود و همه به نام اسلام انجام می‌شد و هر جنایتی که انجام می‌شد جنایت به نام اسلام بود آمدند امام حسین را کشتند مثل آب

خوردن، مثل آب خوردن آمدند پول دادند و فریب دادند و زور، زور، زور، بچه‌های امام حسین را کشتند عجیب عجیب واقعاً خیلی عجیب است. واقعاً عجیب است انسان باید به خدا پناه ببرد، به خدا پناه ببرد که شیطان همیشه هست نه اینکه فقط شیطان مال هزار و چهار صد سال پیش بود. شیطان همیشه هست و هر روز بحمدالله قویتر از روز گذشته می‌شود، هی تجربه او بیشتر می‌شود، هی اطلاعات او اضافه می‌شود، کمال پیدا می‌کند. هیچ چیزی بی کمال نیست. او در شیطنت کمال پیدا می‌کند، اینطور نیست؟! بگویید که هست. شیطنت‌هایی

که در این دوره زمان انسان از شیطان می‌بیند
کجا هزار سال پیش بوده؟ قبلاً در زمان آدم بوده؟ هی
شیطان کمال پیدا می‌کند، اطلاعاتش اضافه می‌شود،
تجربه‌اش اضافه می‌شود. بالاخره ایشان هم دارای
مراتب کمالی هستند.

این هدف انبیاء، این برای چه است؟ برای این
است که انسان از نقطه نظر عقلی برسد به آن مرتبه
کمال.

خوب امام علیه‌السلام می‌آید زمینه و بستر
برای آن ترقی را فراهم می‌کند. امنیت می‌آورد،
امنیت فکری می‌آورد، امنیت اجتماعی می‌آورد،
امنیت اقتصادی می‌آورد، ظلم را برمی‌دارد. خودی و
غیر خودی را برمی‌دارد، همه یک دسته می‌شوند،
همه یک گروه می‌شوند، همه یک حزب می‌شوند،
صد حزب دیگر در زمان حضرت نداریم. همه
یک‌رنگ می‌شوند درست؟! این تازه می‌شود مقدمه.

آن چه را که هست از این به بعد است. آن اطلاعات،
آن دستورها، آن برنامه‌ها، آن احکام آن تکالیفی که
باید در این بستر مورد استفاده قرار بگیرد آن را

حضرت می آورد. آیا ما می توانیم آنها را بیاوریم یا آن مخصوص حضرت است؟! تکالیفی که حضرت می دهد، آن تکالیفی را که القاء می کند، دستوراتی که حضرت می دهد، برنامه ریزی که حضرت برای ما انجام می دهد، صبح چه کنید، ظهر چه کنید، شب چه کنید، با مردم چه کنید، با خانواده چه کنید؟ با همسایه چه کنید، با خودتان چه کنید! در خلوت چه کنید، در علن و ملاً چه کنید. تمام این چه کنیدها را حضرت برنامه ریزی و خطکشی شده، تمام اینها منظم و مرتب می آید برای ما بیان می کند. درست شد؟ خوب در آن موقع چه کسی به کمال نمی رسد؟ که در آن موقع به کمال نمی رسد؟ امنیت اجتماعی، فرمودند گرگ و میش در کنار هم می روند. این مال امنیت اجتماعی. الآن هم گرگ و میش با هم می روند. امنیت اقتصادی همه خوب همه نیازی ندارند در روایت از امام صادق علیه السلام از نظر امنیت اقتصادی مؤمن دست می کند از جیب مؤمن به هر مقداری که نیاز دارد پول برمی دارد و خرج می کند. شخص در یک دگانی می رود فرض کنید

نانوایی امروز دو تا نان می‌خواهد دو تا برمی‌دارد سه
تا بر نمی‌دارد به هر مقدار که نیاز دارد. این هم میوه
فروشی دارد می‌آید چه میوه‌هایی دارد چه سیب و
پرتقال و موزهایی!! از هر کدام یکی برمی‌دارد برای
امروز بس است. به جای دو تا نان. تمام مردم این
جوری زندگی می‌کنند. انشاءالله خداوند توفیق
زیارت آن حضرت را بدهد و توفیق درک ظهور
حضرت را بدهد. آن موقع خواهید فهمید که من
راست می‌گویم یا نه کلام امام صادق

عليه السّلام است، مال من نیست. کلام، کلام
معصوم است. چرا من الآن زیاده طلبی می‌کنم؟ چرا
هی به دنبال می‌روم؟ چون ترس دارم، ترس از آینده
دارم، فردا چه می‌شود؟ شیطان بر من حکومت
می‌کند. تخیلات، توهمات، به آنجا برسم، هی به
آنجا برسم. در زمان حضرت تمام این حرفها برداشته
می‌شود ترس نداریم هر وقت گرسنه شدیم نان در
نانوایی هست. میوه در آن جا هست. برای چه دست
خودم را سنگین کنم؟ برای چه یخچال را پر کنیم؟
شاید آن موقع یخچال هم نخواهیم. انبار کردن
نداریم. آدم به همان اندازه می‌آورد مصرف می‌کند و
تمام می‌شود و همیشه غذای تازه می‌خورد و یخ زدن
و فریز کردن که تبدیل به سم می‌شود کنار می‌رود.
یخچال و فریزر کنار می‌رود کارخانه فریزر درست
نمی‌کند. چرا چون آدم هر روز می‌رود قصابی نیم
کیلو گوشت می‌خرد می‌آورد. چرا فریزر کند
خاصیتش برود و آشغال برود؟ چرا نان را در فریزر
بگذارد فقط خاصیت سم داشته باشد کیفیت تبدیل
و تبدل نشاسته به قند را از دست می‌دهد و تبدیل به

سم می‌شود؟ چرا نان تازه می‌خورد. تمام اینها برداشته می‌شود. زندگی، زندگی عقلایی می‌شود. عقل می‌آید در کسب و کار حکومت می‌کند. امروز چقدر من نیاز دارم به مواد غذایی؟ همانقدر می‌گیرم. تمام شد. نه فریزر می‌خواهم، نه یخچال می‌خواهیم. هیچی امروز چه نیازی دارم الآن به این فرض کنید لباسم، به رفت و آمد، به وسایل زندگی، ضروریات زندگی، این از نظر ظاهری. همه چیز جنبه عقلایی به خود می‌گیرد نه جنبه توهمی و تخیلی و مجاز و اعتبارات. آنی که لازم است همان را انسان انجام میدهد ولی از نقطه نظر معنوی هم مراتب خاص خود را دارد. این مسئله مسئله‌ای است که باید به او توجه کرد این قضیه آن قضیه‌ای است که در ظهور آن حضرت مورد انتظار همه است. در زمان ظهور حضرت توقع یک همچین مطلبی برای همه مردم وجود دارد نه فقط برای یک صنف خاص. همه مردم احساس می‌کنند آن چه که تا به حال گفته شده برای آنها مفید نبود. آن چه که تا به حال ارائه شده، مکتب‌های مختلف و روش‌های حکومتی مختلف،

روش‌های اداری اجتماعی مختلف نتوانست دردی
دوا کند. چه باید کرد؟ باید مرد پس هدف از این
خلقت چه می‌شود؟ آیا باید نابود شد؟ پس هدف از
ایجاد انسان چه می‌شود؟ آن کمالاتی که وعده داده
شده به کجا خواهد رفت؟ این جا است که احساس
می‌شود آن ضمیر انسان و نهاد انسان و قلب انسان و
عقل انسان با تمام نیاز خود به این مبدأ نور و مبدأ
حیات حرکت می‌کند و برای همین انسان باید
خودش را آماده کند. برای رسیدن به همین مطلب
انسان باید خودش را آماده کند. شما توقع دارید که
یک فرد هر کاری دلش

می خواهد انجام بدهد، هر ظلمی که
می خواهد بکند هر خلاف و دروغی که می خواهد
بگوید، هر جنایتی که می خواهد بکند و حضرت
ظهور کند و او از این رو به آن رو شود؟ ادا!.

آن کسانی که خیال می کنند که هر عملی را که
بخوانند را می توانند انجام بدهند و هر کاری که
می خواهند بکنند در عین حال خودشان را منتسب
می کنند، بدانند هنگام ظهور حضرت، شمشیر
ذوالفقار حضرت اوّل آنها را به دو نیم تقسیم خواهد
کرد بعد سراغ بقية اديان خواهد. رفت اوّل آنها را از
سر راه برخواهد داشت بعد سراغ بقية افراد خواهد
رفت. شما خیال می کنید با یک دعای ندبه خواندن
و دعای فرج اللهم عجل لولیک الفرج گفتن مسئله
تمام است؟! بدون اینکه انسان خودش را ملتزم کند
که به آن چه که آن حضرت برای او ظهور می کند
پایبند باشد، با این حرفها دردی دوا می شود؟!
فایده ای مترتب می شود؟ هی بنشینید دعای کامل
بخوانید، دعای ندبه بخوانید، فرض کنید که استغاثه
به آن حضرت کنید. در نیمه شعبان جشن بگیرید،

برای اینکه حضرت ظهور می کند متظاهر به استنان
به سنت آن حضرت باشیم، آیا مطلب تمام است؟
ابداً. ابداً. ابداً. این حرفها هیچ فایده‌ای ندارد. تا
وقتی که مردم از ما صدق نشنوند فایده‌ای ندارد. صد
هزار دعای ندبه بروید، غیر از ظلمت و کدورت بر
ما چیزی اضافه نخواهد شد. صد هزار دعای کمیل
بروید ولی مرام ما مرام عالم شیطنت باشد، عالم حقّه
بازی باشد، عالم دودوزه بازی باشد و دورنگی باشد
تمام اینها جز نکبت و وبال و بدبختی نتیجه‌ای
حاصل نخواهد داشت. به جای دعای کمیل خودمان
را درست کنیم، خودمان را اصلاح کنیم، به این
دوروزه دنیا غرّه نشویم، به این دو روزه دنیا گول
نخوریم. این انتظار حضرت است. انتظار حضرت
همان طوری که امام باقر علیه‌السلام می‌فرمایند این
است که انسان خود به دنبال استکمال عقلش برود با
آن چه را که در اختیارش قرار داده شده است، با آن
مطالبی که در اختیارش قرار داده شده، با آن چه را
که می‌تواند در همان مرتبه انجام بدهد، انجام بدهد.
کسی توقع ندارد که شما بیایید و آن مطالب و آن

مسائل عالی و عرشی اولیای خدا و عرفای خدا و
معصومین را بیان کنید. حدّ اقل دروغ نگوید. همین
مقدار چیز دیگری کسی نمی خواهد. کسی توقّع
ندارد که ما بیاییم و آن تکالیف و آن مبانی عالی‌ای
که مخصوص به خواصّ از شیعیان امیرالمؤمنین و
اولیای الهی است بخواهیم بگوییم. تا قیامت فکر
کنیم به همچین جایی نمی‌رسیم. حدّ اقل به آنچه که
از ضروریات و بدیهیات شمرده می‌شود عمل کنیم.
آخر این مصیبت را به کسی باید گفت که ما باید به
جای اینکه الگو باشیم برای همه افراد، باید به فکر
خودمان

باشیم، باید به درد خودمان برسیم. آن وقت توقع داریم حضرت ظهور کند و برای ما هم طاق نصرت بیاندازد، بفرماید من آمدم برای شما ظهور کردم. من از پس پرده غیبت برای شما بیرون آمدم، برای شما بیرون آمدم. نخیر. کار خدا حساب دارد. یکی یکی صدا می‌کند بیا این جا، بیا بینم تو خیال می‌کردی شیعة منی و با این مسئله تظاهر می‌کردی؟! من امام به حق هستم و امام به عدلم. اگر قرار باشد از بین ببرم و اعدام کنم اوّل آن کسانی که مدّعی پیروی از من هستند و بر خلاف مکتب من و سیره من در این دنیا بودند، اوّل سراغ آنها می‌روم زمین را از لوث وجود آنها تطهیر می‌کنم بعد آن وقت می‌روم سراغ افراد دیگری که حتی اسم من را هم نمی‌دانستند و خیلی برای مراتب بعدی و آخر خطّ قرار دارند. آنها آخر مسئله هستند. امام علیه‌السّلام امام به عدل است. امام علیه‌السّلام مقیم عدل است اقامة عدل می‌کند پس ما اوّل باید عدل را بیاوریم در وجود خودمان. باید صدق را در وجود خودمان بیاوریم. انصاف را در وجود خودمان بیاوریم.

محبت و عطوفت و رأفت و کرامت را باید بیاوریم.
بعد به حضرت بگوئیم این مقدار از دست ما بر
می‌آید. آن وقت به حضرت بگوئیم همین مقدار
می‌توانستیم بیش از این نمی‌توانیم از عهده ما
نمی‌آید. به آن مقدار که می‌توانیم انجام بدهیم این
باعث می‌شود که آن نور ولایت که باید در زمان
ظهور تجلی کند، همان نور ولایت در زمان غیبت
تجلی می‌کند. مگر ما در زمان غیبت اولیای خدا
نداشتیم؟! مگر در زمان غیبت عرفای بالله نداریم؟
مگر در زمان غیبت علمای بالله و بأمرالله ما داشتیم
و نداریم؟! در این طول هزار و چهارصد سال مگر
نبودند؟ این همه از بزرگان بودند همه در زمان ظهور
به دنیا آمدند و زمان ظهور را درک کردند یا نه آن
ولایت زمان ظهور همان ولایت در همان وقت برای
افرادی که طالب باشند و منتظر باشند وجود دارد. لذا
امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید کسی که به این
مرتبه برسد، به مرتبه‌ای که خودش را آماده برای
ظهور حضرت بکند وقتی که حضرت می‌آید با تمام
وجود خودش را به آن حضرت بسپرد، نه اینکه چرا

اینجا اینجوری گفت چرا آنجا آنجوری گفت؟ فایده ندارد. کسی که با تمام وجود خودش را به حضرت می‌سپارد و دیگر از خود انانیت و استقلال‌ی ندارد. حضرت می‌فرماید این فرد مانند کسی است که با خود آن حضرت، در خیمه آن حضرت قرار دارد و با آن حضرت معیت دارد. می‌خواهد ظهور را درک کند یا درک نکند. می‌خواهد درک بکند یا می‌خواهد درک نکند. چرا ما باید همه‌اش به امید فردا بنشینیم؟ که فردا می‌آید و فردا می‌آید. این افرادی که مردم را دعوت به ظهور می‌کنند چه طرفی از این دعوت ظاهری به ظهور

بستند؟! چقدر افراد بودند که در مجالسشان می‌نشستند که حضرت دو سال دیگر ظهور می‌کند، حضرت چهار سال دیگر ظهور می‌کند، در یکی از شهرستانها شنیدم قضیه‌ای که اتفاق افتاده بود که این قضیه همان مسئله‌ای است که پس از آن حضرت ظهور خواهد کرد. قضیه اتفاق افتاد و سالها گذشت و از ظهور حضرت هم خبری نیست. چرا؟! دلیل ندارد مگر مجبور بودی بگویی؟ چرا مردم را دعوت به ظهور باطن نکنیم؟ چرا دعوت به تحقیق آن مبانی در وجود افراد نکنیم که آن مبانی در وجودشان محقق شود؟! چرا بگوییم دو سال دیگر؟ از کجا، چه کسی گفته وحی شده؟ چقدر افراد بودند آمدند ما هم دیدیم، خود ما هم از آنها شنیدیم که در فلان سال حضرت ظهور می‌کند الآن دوازده سال گذشته و بلکه چهارده سال گذشته و حضرت ظهور نکردند! چه شد؟ مطالب همه خلاف بود. خود من با همین گوشم شنیدم که از اینجا تا اینجا حضرت ظهور می‌کند. انشاءالله که خیر است. هی منتظر شدیم دیدیم خبری نیست، پیغام فرستادیم نزدیک است

قضیه؟ آخرش هم مسأله با یک بلا حاصل شد، تمام می‌شود. الحمدلله بلا خوب بهانه‌ای داشت، هر چیزی می‌شود می‌گویند با حاصل شد. لواداران ما این طور به ما یاد ندادند و این گونه ما را راهنمایی نکردند. اولیای خدا که افرادی بودند که قطعاً اطلاع داشتند از زمان ظهور حضرت در عین حال نمی‌گفتند و به هیچ کس مسئله‌ای بیان نمی‌کردند و آنهایی که می‌گویند اطلاع ندارند، خبر ندارند. اما اگر افراد در آن زمینه حرکت کنند، در زمینه رسیدن به آن اهداف ظهور حضرت حرکت کنند آن وقت است که زمینه برای ظهور فراهم می‌شود. آن وقت است که اجتماع آماده برای تقبل مبانی و تکالیف حضرت می‌شود و آن زمان زمانی است که مردم از تقلیدهای کورکورانه به در آیند و عقل و فهم را بر تقلید متحجرانه حاکم کنند و به هر صدایی گوش دل نسیارند و به هر بادی حرکت نکنند و به دنبال هر پرچم و رایتی نروند آن زمان، آن زمانی که مردم دیگر با شعارهایی که بر در و دیوار است فریفته نشوند و آن زمانی که با مطالب شیرین و جذّابی که

گفته می‌شود گول نخورند و آن زمانی که با
خلافهایی که می‌شود برخورد کند و آن زمانی که با
فطرتی که خدا به آنها داده است حوادث و مسائل را
بیازمایند. خدا به همه فطرت داده، فطرت حق را
می‌فهمد. فطرت ظلم را می‌فهمد. فطرت عدوان را
می‌فهمد. فطرت زیاده‌طلبی را درک می‌کند. فطرت
صدق را می‌فهمد. فطرت دروغ را می‌فهمد. تو که
دروغ را می‌فهمی چرا به دنبال دروغ رفتی؟ تو که
یک خلاف دیدی چرا چشمت را بستی؟ تو که این
همه خلاف می‌بینی چرا می‌آیی و توجیه و تأویل
می‌کنی این چراها در زمان ظهور

حضرت پاسخ می‌طلبد و از تک تک این
چراها حضرت سؤال می‌کند. چرا دروغ را دیدی
چشمت را هم گذاشتی؟ چرا خلاف دیدی توجّه
نکردی؟ چرا؟ مگر تو سنگ و چوب و حیوان بودی،
تو انسان بودی، عقل داشتی، فهم داشتی، فطرت
داشتی، چرا ظاهر تو را فریفت؟ چرا به خاطر دو روز
دنیای دنی و خبیث و نجس تمام مبانی دین خودت
را زیر پا گذاشتی؟ از این چراها حضرت می‌آید یک
یکی سؤال می‌کند. می‌گویند حتماً نیاز به ظهور من
بود؟ حتماً من باید بیایم به تو بگویم دروغ حرام
است و صدق واجب است. من باید بگویم به تو
نگفتند؟ در این مدّت به تو نگفته بودند؟ در کتاب
نخوانده بودی؟ در کتاب نبود فطرتت چه؟ فطرت
که هست آن فطرت که از بین نمی‌رود. آن فطرت در
همه هست. همه مردم فطرت دارند. همه مردم دروغ
و صدق را می‌فهمند. همه مردم چه ملتزم به مبانی و
چه غیر ملتزم به مبانی مطالب را می‌فهمند و ادراک
می‌کنند آنها هم فهم دارند. چه نماز خوان می‌فهمد،
چه بی نماز می‌فهمد. چه چادری می‌فهمد، چه

بی حجاب می فهمد. همه فطرت دارند و همه می فهمند و همه درک می کنند و با درکشان و فطرتشان ما را محاکمه می کنند. با فطرتشان ما را به میزان منطق می نشانند و با فطرتشان در روز قیامت جلوی ما می ایستند و حقّ خودشان را مطالبه می کنند. با همین فطرت!! هی سرمان را در برف می کنیم، هی توجیه می کنیم، هی مسائل را ندیده می گیریم، انگار نه انگار معادی وجود دارد. قیامتی وجود دارد. امام زمانی وجود دارد. فقط چراغانی بکنیم و نوحه بخوانیم و دعای ندبه برویم و بعد هر کاری که زشت تر از او به مخیله خطور نمی کند به دست خود انجام دهیم!! این شد متابعت امام زمان این شد منتظر ظهور حضرت بودن. این شد عمل به آن چه که حضرت می آید. این متابعت حضرت است و این رسیدن به آن مرتبه ای است که حضرت از ما می خواهد. نه جانم وقتی که حضرت ظهور خواهد کرد خواهید دید آن بی حجاب صافی ضمیری که در ذات خودش غل و غش ندارد و آن بی نمازی که به واسطه استضعاف به احکام الهی

نرسیده و فطرت او به همان صفای خود باقی مانده
است او در کنار امام زمان قرار خواهد گرفت و آن
شمشیر ذوالفقار بر سر من و شما فرود خواهد آمد.
آن امام، امامی است که به باطن نگاه می‌کند و به
ضمایر نگاه می‌کند نه به چهره ظاهر فریب من و
مقدس مآب من و ظاهر ساز من که ما لامال است از
خدعه‌ها و فریب‌ها و نیرنگ‌هایی که دیگر جایی
ندارد نه اینطور نیست. آن امام زمان است. آن دیگر
امام معصوم است آن را دیگر نمی‌شود کاری کرد. آن
را دیگر نمی‌توان با دو نفر یواشکی بروی پیشش و
فکرش را عوض کنی نه نمی‌شود. او را

دیگر نمی‌شود با یک پرونده خلاف جلویش گذاشتن رأیش را عوض کنی. او امام است باید به فکر پاسخگویی به این امام باشیم دیر نشده، می‌گویند ماهی را هر وقت از آب بگیریم تازه است. جلوی بدی و شر را هر وقت بگیریم خیر است. باید احساس کنیم که امام زمان دارد ما را نظاره می‌کند. بر کارهای ما نظاره می‌کند. حضور او را باید احساس کنیم. آن بر جای حق نشسته، ولایت او ولایت حق است و واجب‌الاطاعی است. ولایت او ولایت مطلقه است و واجب‌الاطاعی است. مگر می‌شود احکام الهی با مبانی و موازین عقلی منافات داشته باشد؟ مگر می‌شود اینطور باشد؟ تمام احکام را شما نگاه کنید. تمام آیات قرآن را نگاه کنید. تمام آنها می‌بینید پایه عقل دارد، منطق دارد. با مبانی عقلی آن احکام باید سنجیده بشود. امیرالمؤمنین علیه‌السلام محاجّه‌ای که کرد با افراد در زمان خلافت ابابکر بر پایه عقل مگر نبود؟ بر پایه منطق نبود؟ امام حسن مگر این طور نبود؟ امام حسین این طور نبود؟ این همه روایات ما راجع به عقل داریم از امام صادق

علیه‌السلام از موسی بن جعفر علیه‌السلام، اینها مال چیست؟ مگر ما در روایت نداریم که خداوند در روز قیامت إنما یداق الله العباد الحساب فی يوم القیامه علی ما اباهم من العقول العقولهم نها عقل داده است علی ما آتاهم من العقول به همان میزانی که عقل داده به همان میزان از آنها سؤال و جواب می‌کند. مگر روایت نداریم که وقتی خداوند عقل و حیا و دین را خلق کرد فرمود هر جا که عقل هست شما دو تا حیا و دین آنجا باشید. یعنی چه؟ یعنی دینی که در آن عقلانیت وجود ندارد آن دین نیست. دینی که در آن عقلانیت نیست، دینی که با موازین عقلی نمی‌سنجد. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌به‌افراد بگوید از یک بچه پنج ساله تبعیت کنید، متابعت کنید. آیا رسول خدا همچنین حرفی را می‌تواند بزند؟ ابداً ابداً. اگر بگوید از رسالت ساقط شده است. چرا؟ بچه پنج ساله عقل ندارد. بچه پنج ساله انسان را به بیراهه می‌برد، به جنگل و وحوش می‌سپارد. مگر اینکه بیاید با آن نیرو و قوه امامت و ولایت عقل پنج ساله را بالا ببرد، آن مطلب دیگری است. ولی این بچه

پنج ساله به همین میزان عقلی و به همین کیفیت هیچ وقت پیغمبر نمی گوید از این متابعت کن. اگر بگوید کلام او لغو و عبث و باطل است و از درجه حجیت ساقط است. بله طفل پنج ساله هم بوده است ولی چه طفلی؟ طفلی بوده است که در پنج سالگی به مقام امامت رسیده. امام زمان علیه السلام چند ساله بود؟ پنج سال بود. پنج سال امام زمان علیه السلام بود که تمام عالم ملک و ملکوت را در تحت قوای ولایت خودش تسخیر کرد بله پنج ساله هم داریم ولی این پنج ساله کجا و این پنج ساله هایی که بچه های دیگر کجا؟ امام می تواند

بگوید که از یک آدم عوام باید تقلید کنی؟ اگر بگوید کلامش باطل است. امام که نمی‌تواند حرف لغو بزند یا باید در او تصرف کند و او را به مرتبه قابلیت و شایستگی برای افتاء برساند که مطلب دیگری است اگر نه در همان موقعیت و به همان کیفیت باشد کلام او باطل است چون با موازین عقلی منطبق نیست. چه وقت امام می‌تواند این را بگوید؟ حدیثی از امام رضا علیه‌السلام است که خداوند امر کرد در آن آیه شریفه که می‌فرماید

و

اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيْنِي صَغِيرًا^۱ بعد می‌فرماید چه و إِنَّ جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا^۲ اطاعت از پدر و مادر واجب است. اطاعت از پدر و مادر نه پدر و مادر شیعه دوازده امامی ولی خدا و عارف. نه بلکه پدر و مادر کمونیست. اطاعت از پدر و مادر یهودی واجب است. اطاعت از پدر و مادر کمونیست واجب است و احترام آنها واجب است به

^۱ سوره الاسراء (۱۷) آیه (۲۴)

^۲ سوره العنكبوت (۲۹) قسمتی از آیه (۸)

حکم شرعی الهی چرا؟! آنها علت تکوین ما هستند
و هر چیزی در این عالم تکوین روی حساب خودش
است اما اگر بنا بر این شد که آنها ما را به معصی الله
حکم کنند نه آنجا دیگر واجب نیست، حرام است.
حکم معصی الله فرض کنید که شرب خمر کن، نماز
نخوان و امثال ذلک آن حرام است نباید اطاعت کنی.
ولی باید احترام را نگه داشت اطاعت باید
کرد، این خودش می داند بین خود و خدای خودش
هر مذهبی و هر دینی دارد. این مکتب ما است. این
می شود منطق و این می شود عقل اگر خدا می گفت.
اگر پدر و مادر تورا حکم به معصیت من کردند تو
باید اطاعت کنی. چه شد؟! قضیه چه شد؟ پس دین
رفت کنار، پیغمبر رفت کنار همه چیز کنار رفت این
حکمی که خدا می کند و این جاهداک لتشرک بی ما
لیس لک به علم که شریک قرار بدهی یعنی همراه
من کس دیگری را در تصرفات خود شریک قرار
بدهی این یک حکم عقلانی است. اگر خدا می گفت
به پدر و مادرت اگر مسلمان بودند و شیعه و نماز
شب خوان بودند باید اطاعت کنی ولی اگر این طور

نبودند نباید اطاعت کنیم. ما در دلمان نمی گذشت
که پس اینها که اینقدر برای ما زحمت کشیدند، اینها
که ما را در این عالم به وجود آوردند. اینها که باعث
این همه

برکات شدند. اینها که باعث این تکامل شدند. اگر باعث تکامل شدند، خوب ایا این درست است که اصلاً حالا به صرف اینکه مثلاً شیعه نیست، مثلاً اهل تسنن است یا اینکه مثلاً نصرانی است، یک پدر و مادری است و ما هم شیعه هستیم، حالا که این طور شد اصلاً اطاعت نکنیم. برو آب بیار نه گمشو مسلمان نیستی، زهر مار بخور. این درست است؟! این روشی است که عقل انسان و فطرت انسان آن را می پسندد؟ نمی پسندد. می گفتیم خدا برای چه چنین حکمی کرده؟ چرا باید این حکم را بکند؟ حالا به صرف اینکه شیعه نیستند، به صرف اینکه نماز اول وقت نمی خوانند یا به صرف اینکه حجاب آنها درست نیست پس بنابراین من بی احترامی کنم و حرفشان را اطاعت نکنم و کارشان را انجام ندهم و آنها را رها کنم این خلاف فطرت است. این حکم می شود حکم عقلانی. پیغمبر امیرالمؤمنین را در روز غدیر منصوب کرد. درست شد؟! از نظر عقلانی آیا این نصب رسول خدا عقلی است یا غیر عقلی است. عقلی است یا غیر عقلی؟ اگر این برادران اهل تسنن

ما، که اینقدر درد خلافت خلافا را به جان می‌خرند و بر اثبات خلافت آنها پافشاری می‌کنند یک سؤال از آنها می‌کنم: اگر به جای امیرالمؤمنین پیغمبر عمر را نصب می‌کرد شما این گونه موضع می‌گرفتید؟ باز هم می‌گفتید خلافت مال علی است، بی‌خود کرده است. چرا گوشتان را باز نمی‌کنید؟ چرا انکار می‌کنید؟! اگر به جای امیرالمؤمنین عمر را خلیفه می‌کرد.

الیوم اکملت لکم دینکم این را می‌خواهم بر شما حاکم کنم. اصلاً به قیافه او می‌آید که خلیفه مسلمین شود. حالا می‌خواهم این کار را بکنم. ما به عنوان یک عاقل نه به عنوان شیعه و دنبال پیغمبر نه. به عنوان یک عاقل اگر پیغمبر این آدم را با این معلومات، با این مقدار از فکر، با این مقدار از اطلاعات می‌آمد بر ما حاکم می‌کرد به چه نحوی؟ به همان نحوی که کلام او کلام من است. فعل او فعل من است. تصرّفات او تصرّف من است و همان وجود باقیه من است که بعد از من در میان شما است. ما به ریش پیغمبر نمی‌خندیدیم واقعاً می‌گویم

می گفتیم یا رسول الله استغفرالله کسی غیر از پیغمبر را می گویم مثل اینکه یک قدری حرارت آفتاب زیاد شده و خلاصه شما نیاز به سایه و استراحت دارید!!

پس این کاری را که پیغمبر کرد که امیرالمؤمنین را نصب کرد با این خصوصیات: علم او، ولایت او، تقوای او، شجاعت او، ایمان او، انا مدینی العلم و علی بابهای او، العلی مع الحق و الحق مع علی او، با تمام این خصوصیات اگر پیغمبر ایشان را برای ما خلیفه نمی کرد ما در کار پیغمبر ایراد می گرفتیم اگر

نمی‌کرد حالا چه برسد به اینکه کرده ما ایراد می‌گرفتیم؟؟ یا رسول الله با وجود علی چرا او را انتخاب کردی چرا حرفی نزدی؟! پس ببینید کار خلافت امیرالمؤمنین کار عقلانی است. کسی نمی‌تواند ایراد بگیرد آنها باید سرشان را از خجالت پایین بیاندازند ما سرمان بالا است. این علی این کتابها خودتان قضاوت کنید. تمام دستورات اسلام دستوراتی است که مطابق با عقل است. کجا پیغمبر فرموده است که از این شخص اطاعت کن گرچه تو را به خلاف رضای الهی امر کند؟ حرام است. حرام است. کدام ولایت؟ پیغمبر عده‌ای را می‌خواست با شخصی بفرستد این امیر بر شما باشد از او اطاعت کنید و آنچه را که می‌گوید بپذیرید. اصحاب فهم و درک دارند یا رسول الله.

اصحاب می‌دانند که این شخص مثل خودشان است. حالا یک کمی بالاتر دیگر مثل امیرالمؤمنین که نیست. می‌دانند مثل خودشان است. اینها را که اکنون می‌گوییم همین. به ذهن اینها خطور کرد: یا رسول الله آیا در هر چه که می‌گوید باید

اطاعت کنیم؟ حضرت فرمودند: نخیر اطیعوه ما اطاع
الله تا وقتی که شما را امر به معصیت نکرده باید
اطاعت کنید. اگر امر به معصیت کرد حرام است.
لاطاعی لمخلوق فی معصیه الخالق این عبارت
رسول خدا است. طاعتی برای مخلوق در معصیت
خالق نیست. کورکورانه هر چه گفت گوش بدهد.
برو، برود. بنشین، بنشیند. گوش بده، گوش بدهد.
نخیر حرام است. لاطاعی لمخلوق فی معصیه الخالق
حرام است انسان از شخصی که ما را به گناه دعوت
می کند و امر می کند متابعت کنیم. پدرمان را خدا در
می آورد. پدرمان را خدا در می آورد. این طور نیست
که همین طوری چشممان را ببندیم هر کاری که
دلمان خواست انجام بدهیم و بگوییم به ما چه،
نخیر!! چنان مو را از ماست بیرون می کشند که هیچ
میکروسکوپ اتمی هم نمی تواند همچین دقتی در
تک تک ذرات اعمال ما انجام دهد. می کشند بیرون
تو که داری الآن می زنی و این را به دیار عدم
می فرستی، اگر پسرت بود هم می زدی؟! درست؟!؟!
خوب امیرالمؤمنین علیه السلام چه می فرماید؟ همین

مبنای عقلایی را در اطاعت و حرمت اطاعت
حضرت بیان می‌کند. حضرت می‌فرماید: بعد از
اینکه راجع به طایفه‌ای که نباید انسان از آنها بر حذر
باشد و می‌فرماید إْحذروا دینکم من ثلاث: از سه
گروه مواظبت کنید سوّمی چیست و رجلاً اعطاه الله
سلطاناً فزعم أنّ طاعته طاعی الله و معصيته
معصی الله گروه سوّم افرادی هستند که خدا به آنها
سلطه داده، حکومت داده و آنها خیال می‌کنند که
اطاعتشان اطاعت خدا است و معصیت با آنها
معصیت با خدا است حضرت می‌فرماید: کَذِب: این
دروغ بر خدا بسته است لا طاعی

لمخلوق في معصية الخالق مخلوق نمی تواند
در معصیت خالق اطاعت کند. حق ندارد. حق ندارد.
این کار را انجام بدهد و إنما الطَّاعِي لاولی الأمر:
طاعت فقط اختصاص به اولی الأمر دارد **أَطِيعُوا اللَّهَ وَ**
أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ از خدا اطاعت
کنید مطلقاً. از پیغمبر اطاعت کنید مطلقاً از اولی الامر
اطاعت کنید مطلقاً و إنما أمر بطاعی الرسول حضرت
می فرماید: خدا امر کرد که باید از پیغمبر اطاعت
کنیم چرا اطاعت از پیغمبر در همه حال واجب
است؟ آیا با عقل سازگار است؟ پیغمبر بگوید هر
کاری که می گویم باید انجام دهی. بخور، باید
بخوری. نخور، باید نخوری. زنت را طلاق دهی
باید طلاق دهی این زن را باید بگیری باید بگیری.
خودت را از پشت بام باید زمین بیاندازی. باید
بیاندازی کاری را که پیغمبر می گوید، اطاعت،
اطاعت مطلق است و باید انجام داد. لأنه لا یأمر
بمعصیته چون هیچ وقت امر به معصیت نمی کند.
لأنه مطهرٌ معصومٌ حضرت می فرماید چون به مقام
عصمت رسیده لذا خدا پیغمبر را در کنار خودش

می آورد. **أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ** استثناء

نمی دهد که پیغمبر را اطاعت کنید آنجایی که عقلتان می پسندد، اطاعت کنید رسول را آنجایی که خیال می کنید هر جایی که نه قرعه بیاندازید اگر خوب در نیامد اطاعت نکنید. استخاره می کنیم آنجا که خوب آمد اطاعت کنیم، نه، اطاعت از خدا در کنارش اطاعت از رسول است. **لأنَّه مطهَّرٌ معصومٌ**: ولایت رسول خدا که ولایت مطلقه است به خاطر این است که رسول خدا به مقام طهارت و عصمت رسیده است نه مثل بنده. چون به مقام طهارت رسیده است اطاعت او اطاعت مطلق است. بر اساس ولایت مطلقه. بعد حضرت می فرماید **و إنما أمر بإطاعی اولى الامر لانهم مطهَّرون معصومون** چرا خدا گفته باید از اولی الامر، اطاعت کرد. چرا ولایت اولی الامر، ولایت مطلقه است؟ چون آنها مطهَّر و معصوم هستند. بسیار خوب دو دو تا چهار تا عقلایی می شود. از این عقلانی بهتر؟ پس بنابراین کسی که مطهَّر نیست کسی که معصوم نیست، کسی که مثل بقیه است نه لاطاعی لمخلوقٍ فی معصی الخالق: هر

جا که موافق با رضای الهی و حکم شرعی بود، انسان می‌تواند اطاعت کند و هر جا که مخالف بود حرام است و مستوجب عقاب است. پس چه شد؟ این مسئله می‌شود مسئله عقلانی. این قضیه می‌شود قضیه عقلانی خوب در این قضیه می‌تواند کسی شک کند؟ همان کسی که خیلی اعتقادی ندارد، اگر انسان به او بگوید اگر به یک مطلبی برخورد کردی، می‌توانی ایراد بگیری؟ دیگر نمی‌تواند!

ایراد بگیرد انشاء الله اگر خدا توفیق بدهد این

مطلب را در بحث مستوفاد به نحو ارتداد در اسلام

بنده می‌آورم و کیفیت مسائل مختلف و انواعی که در اینجا هست در آنجا عرض می‌کنم.

اصلاً مسئله اطاعت مراتب دارد، درست مثل مسئله دو دو تا چهار تا. درست؟ و این قضیه با قضیه تقلید کورکورانه در دو نقطه مقابل هم است. تقلید می‌گوید هر چه را که گفته شد باید بپذیرید و چون و چرا نکنید. عقلانیت می‌گوید باید بر طبق آن چه که یقین دارید عمل کنید. درست؟ این دو در مقابل هم قرار می‌گیرد و در این جا انسان وظیفه خودش را تشخیص می‌دهد. امروزه در دنیا به طور کلی مشاهده می‌شود این قضیه و آثارش هم پیدا است و طلیعه آن هم بحمدالله ظاهر شده است که مردم به سمت عقلانیت کم کم حرکت می‌کنند. مردم دارند آن استعدادهای خودشان را، آن چه را که در وجود خودشان به نحو خفا و کمون قرار داده شده بود و زمینه برای بروز و ظهورش وجود نداشت کم کم نسبت به آنها واکنش نشان می‌دهند. و مردم در همه دنیا، بشریت از مرتبه تقلید کم کم خارج می‌شود به مرتبه عقلانیت خودش را می‌رساند لذا ما می‌بینیم که

اعتراضها در دنیا شروع می‌شود. انتقادهای در دنیا نسبت به کارها شروع می‌شود. دیگر حالا ایشان این کار را کرده، دیگر کم کم جایی ندارد، آن شخص آن کار را کرده، در اینجا دیگر خریداری ندارد. این جنبه عقلانیت و رجوع به فطرت احساس می‌شود که طلیعه آن ظاهر می‌شود. طلیعه برای این مسئله و این اگر به همین کیفیت جلو برود آن وعده‌ای که داده شده است و اولیای الهی آن وعده را دادند که انشاءالله زمینه‌ای فراهم خواهد شد که مقدمه برای ظهور حضرت است، انسان مشاهده می‌کند.

آن انقلاب فکری و انقلاب عقلی و انقلاب اعتقادی که باید افراد آمادگی برای آن رشد عقلی را داشته باشند و الا دیگر اگر نداشته باشند حضرت با آنها چه کار می‌کند؟ اگر گدا کاهل بود تقصیر صاحبخانه چیست؟! باید من آن آمادگی را داشته باشم باید خودم از آن تقلید کورکورانه ادوار گذشته سنین و مئات در بیاورم تا اینکه بتوانم شمه‌ای از رائحه آن وادی را به مشام جانم استشمام کنم باید خودم را بیرون بیاورم. باید خودم را از این حصر

نجات بدهم تا بینم چه خبر است! تا بینم چه فضایی وجود دارد! اما اگر نه بیایم، هی سرپوش بگذارم هی خودم را گول بزنم، هی دنیا بیاید من را بفریبد، هی ظواهر و مسند و کرسی و اینها من را از رسیدن به آن حقیقت باز بدارد و هی مرا در زندان بیشتر گرفتار کند راه به جایی نخواهم برد.

لذا امام علیه السّلام می فرماید در این اوضاع،

در این حوادث فتن آخرالزمان حضرت می فرمایند

نگه داشتن دین در یک همچین وضعی مانند کسی است که یک ترکه‌ای که پر از خار است و آن شخص می‌خواهد این خارها را از این ترکه جدا کند ولی نه اینکه از پایین به بالا، از بالا می‌خواهد بیاورد پایین چه بر سر دستش می‌آید.

عجیب است عبارت امام باقر علیه‌السّلام می‌فرماید: المتسمک لدینه کخارط القطاط؟! مثل کسی است که می‌خواهد این خارها را از بالا به پایین می‌آورد. خیلی سخت و مشکل است. این گونه است که دین در این موقعیت محفوظ می‌شود این‌طور باید دینش را نگه دارد.

شبهاتی که پیدا می‌شود. مشکلاتی که پیدا می‌شود. فراز و نشیبهایی که پیدا می‌شود. مسائل مختلفی که انسان مشاهده می‌کند. هر کدام از اینها کفایت می‌کند که انسان را از راهی که دارد باز دارد. شبهات، شبهات اعتقادی، شبهات دینی، شبهاتی که فیل را به زمین می‌زند در این جا امام علیه‌السّلام می‌فرماید در یک همچین وضعیتی حضرت می‌فرماید که انسان باید به دینش تمسک کند. به آن

مبانی باید تمسک کند، خیلی عجیب است واقعاً من
تا برای خودم تجربه‌هایی پیدا نشد من این کلام امام
باقر علیه‌السلام را خوب نفهمیده بودم که چطور
حضرت در این جا می‌فرماید انسان باید به دینش
تمسک کند تا اینکه این شبهات نتواند او را منحرف
کند. دین چیست؟ دین همان مبانی است که انسان
نسبت به آن مبانی یقین دارد، آن دین است. آن مبانی
است و آن اعتقاداتی است که آن اعتقادات را امروز
باید به کار ببندید آن اعتقادات را امروز باید محقق
کند و اَلَّا بَاد او را می‌برد، برده. آن اعتقادات را که با
ضمیرش عجین شده با فطرتش همخوانی دارد، با
عقلش همخوانی دارد بر اساس همان بیاید جلو،
تندروی نکند. اختلاف افکنی نکند. تشتت ایجاد
نکند. امر بیهوده اجرا نکند، اعتقادات را تخریب
نکند. نسبت به تکلیف خودش آنچه را که وظیفه
خودش است، اگر قرار است بایستد، بایستد. اگر
قرار است جلو برود، جلو برود. اگر قرار است حرف
بزند، حرف بزند. اگر قرار است حرف نزد، حرف
نزند ساکت باشد، کنار باشد. حرفی نزند. کاری

نداشته باشد باید ببینید که آن تکلیف او و آن اعتقاد او و آن یقین او به او چه می‌گوید؟! آنچه را که از بزرگان به او ارائه داده شده، اینجا به کار ببند. نه اینکه بگوید مرحوم آقای بودند و ۱۵ سال پیش فوت کردند و تمام شد و رفت. نه آقا بزرگان هستند و زنده هستند و تمام آنچه را که گفتند برای امروز من و شماست. منتهی ما چشممان را می‌بندیم، خدا هم یک متگا روی آن می‌گذارد که حالا که بستی بگذارد خوب ببندم می‌رود، می‌رود یکدفعه می‌بیند که سر از کجا در آورد؟ رفته کجا؟

چه مطالبی را پذیرفته؟ چه عقایدی را پذیرفته؟ چه کارهایی را انجام می‌دهد؟! آب به آسیاب چه کسی می‌ریزد؟ چرا چشمت را بستی؟! چرا؟ چرا آن چه را که می‌دانستی به آن ترتیب اثر ندادی. یک روزی می‌آید و از آن مطالبی که خدا در اختیار تو گذاشت از تو سؤال خواهد کرد.

انشاءالله امیدواریم که خداوند این عید سعید را بر ما مبارک گرداند مبارک به این معنا که به ما فهم بدهد، به ما درک بدهد اگر تا الآن توجه نداشتیم از امروز به بعد خدا به ما توجه بدهد. آمد و سال دیگر حضرت ظهور کرد من از الآن تا سال دیگر چه کار کنم؟ با همین رفتارم باشم؟ با همین کردارم باشم؟ ظهور حضرت که مشخص نیست، یا من آمدم و رفتم ظهور حضرت را درک نکردم با جهالت از دنیا رفتم. بدون اینکه امام خودم را بشناسم و نسبت به او معرفت پیدا کنم و با شناخت امام به مرتبه کمال برسم. الآن آن اولیای خدا که آن جا هستند شما خیال می‌کنید آنها با امام زمان نیستند؟! الآن اولیای خدا در آن عالم آخرت بیش از افرادی که در زمان ظهور

حضرت از آن حضرت بهره‌مند می‌شوند. الآن دارند
از امام زمان بهره‌مند می‌شوند ما خیال می‌کنیم امام
زمان فقط مال ما در کره زمین است و در یک شهری
زندگی کرده و بعد هم ظهور کرد. نه امام زمان
علیه‌السّلام؛ ولایت آن حضرت بر تمام عالم وجود
است و بر افرادی که از این دنیا رفته‌اند الآن بر سر
سفره امام زمان آنها نشسته‌اند. آن اولیای خدایی که
الآن آن طرف هستند بر سر سفره امام زمانند که در
این دنیا است و زندگی می‌کند. این معنا، معنای
ولایت است. این را ما بفهمیم. این حقیقت را ما
درک کنیم که انشاءالله در این صورت برای ما این
میلاد مبارک خواهد بود.

امروز به مناسبت روز عمامه‌گذاری است
یکی از اخوان دینی و اخلاء روحانی ما و برادران
رفقای طریق از دوستان و اعزّه و احبه که در زی
طلبگی و اشتغال به علوم اهل بیت علیهم‌السّلام
سالهایی را گذراندند و به مراتبی رسیدند و بحمدالله
بسیار خوش‌فهم و خوش‌استعداد، فهیم و مستعدّ
برای مدارج و کمالات بالاتر برای کمالات بالاتر.

کمالاتی که خداوند متعال برای اهل علم و کسانی که به دنبال مکتب امام صادق علیه‌السلام هستند، مقرر فرموده است به قول مرحوم والد در مخیله کسی نمی‌گنجد. این کمالات به واسطه متابعت از سنت و سیره معصومین علیهم‌السلام و ادراک موقعیت خود در قبال این مکتب، مکتب حریت، مکتب آزادگی، مکتب سرفرازی، مکتب صداقت، مکتب فطرت، مکتب ایمان، مکتب اتقان، مکتب پاسخگویی به ولی زمان، امام زمان این مکتب، ما باید بدانیم به چه کسی باید

پاسخگو باشیم. به زید و عمر در این دنیا باشیم. یا نه پاسخگو باید به امام زمانمان باشیم؟! این را باید بفهمیم! در درسها باید این را بفهمیم در قال الصادق و قال الباقری که می خوانیم این را باید بفهمیم. در مطالبی که به دست می آوریم فقط این را باید مورد توجه قرار دهیم. فقط و فقط همین که ما باید به که پاسخگو باشیم. مخاطب ما چه شخصی قرار دارد؟! ما در قبال چه شخصی هستیم؟ در قبال اجتماع؟ اجتماع یک روز می آید، یک روز می رود. در قبال افراد؟ افراد هشتشان گرو هشتاد و هشت خودشان است. در قبال چه کسی؟ در قبال امام زمانمان باید خودمان را مسوول بدانیم.^۱ از هیچ چیزی نباید باک داشته باشیم که منجی حقیقی و آن مهیمن و مسیطره بر تمام مقدرات، وجود مبارک آن حضرت و ولی مطلق امام زمان علیه السلام است. امروز ایشان به این لباس که لباس ملائکه است به این لباس ملبس می شوند و به این تاج متوجّ العمامی تیجان الملائکه: عمامه تاج ملائکه است. یعنی خود

^۱ سوره المائده (۵) قسمتی از آیه (۵۴)

ملائکه در صورت مثالی خود عمامه دارند. در آن صورت معنای خود و روحانی و عقلانی خود نه اصلاً لباس معنا ندارد. تقید وجود، موجب تلبس به لباس نمی‌شود ولکن از نقطه نظر نزول به مراتب مثال و ملکوت، آنها دارای عمامه هستند و این عمامه اصلاً مشخص است که وقتی انسان ملبس به این لباس می‌شود در خودش تغییری را احساس می‌کند می‌بینید این یک قسم دیگر شد. این با دیروزش فرق کرد. هنوز کاری هم نکرده اما عجیب است چطور این ظاهر، ملکوت این ظاهر، چطور در انسان تأثیر می‌گذارد!! ظاهر نه ملکوتش. شما فرض کنید که در حسینیه نشستید چه حالی دارید حالا بلند شوید در یک مکان معصیت بنشیند حالتان عوض نمیشود؟ چرا عوض می‌شود؟ ملکوت این فضا باعث می‌شود که در مثال و ملکوت شما تأثیر بگذارد. شما نماز که می‌خواهید بخوانید عبا بر سر بگذارید عمامه سفید یا سیدها عمامه سبز یا زرد مستحب است، یک نماز بخوانید با عمامه و عبا با لباس سفید بعد لباسها را بکنید با پیراهن و شلوار نماز بخوانید. تفاوت را

احساس نمی‌کنید؟ حضور قلب را احساس نمی‌کنید؟ همین لباس تأثیر می‌گذارد. چرا عطر در انسان تأثیر می‌گذارد؟ چون بوی خوش ملائکه را جلب می‌کند. هر وقت احساس کردید که دارای انبساط هستید، بدانید ملائکه در آن جا حضور دارند. وجود روحانیت مساوی با وجود و حضور ملائکه است بلکه معلول است. هر جا دیدید

که فضا کدورت دارد و ظلمانی است و هیأتی پیدا کردید که در آن حالتان خوش نیست بدانید ملائکه رفتند خبری نیست به جایش کسان دیگری تشریف آورند. این تفاوت می‌کند، انسان این را احساس می‌کند. انسان در یک جا بنشیند، روی زمین بنشیند با رفیقش صحبت می‌کند، یک جور حرف می‌زند اگر بلند شود برود روی مبل بنشیند، پشت آن میزها بنشیند و با کسی دیگری حرف بزند توی صحبت کردن تفاوت دارد. دو حالت را ضبط کنید می‌فهمید چه می‌گوییم؟ این برای این است که آن عوامل مؤثره در ملکوت اشیاء آن عوامل با تغییر و تبدلات ظاهری اشیاء آن هم تغییر پیدا می‌کند. عالم تقسیم شده بین ملائکه و بین شیاطین، بین ظلمت و نور، بین حیات و مردن و مردگی، بین انبساط و بین قبض. عالم تقسیم شده او بیاید، این می‌رود بیرون. این بیاید او بیرون می‌رود. هر دو با هم در یک جا جمع نمی‌شوند. نمی‌توانند در یک جا هر دو بیایند. پس بنابراین چه بهتر که انسان حالا که این طور است خودش را در این بستر قرار بدهد. لباس انبیا، لباس

ملائکه این لباسی که خودش فی حدّ نفسه ارزش دارد و جلوی خیلی از خطاها و لغزشهای انسان را می‌گیرد، انسان ملبّس به این لباس بشود. این انشاءالله که همراه با آن توجّه باطن و همراه با آن متابعت از سیره اولیای الهی، آن مهم است. این لباس و اشتغال به علوم اهل بیت که همراه می‌شود با تربیت نفس و با تزکیه نفس و متابعت بزرگان و عرفای بالله و سیره و سنّت اولیای الهی، آن وقت ببینید که چه خواهد شد!! کار به جایی خواهد رسید که در روایت است که رسول خدا فرمودند کسی که طالب علم است تمام اشیاء در عالم او را دعا می‌کند، حتی ماهی در دریا حتی حیتان فی البحر او را دعا می‌کند. این حرفها شوخی نیست، این حرفها هزل و عبث نیست. آنهایی که چشمشان باز شده دیدند که ماهی دعا می‌کند. دیدند درختان آن افرادی را که زیرشان را نشستند و مباحث اهل بیت می‌کنند، دعا می‌کنند. مشاهده کردند و با چشمشان دیدند و با قلبشان مشاهده کردند. علی کل حال آن چه را که به ما گفتند حق است و درست است و ما باید دنبال همانها

